هوالعلیم

اهمیت یادگیری علم نافع

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۱۸

- مجلس پنجم

بیانات

حضرت آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی

طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللهُ عَلَى سيدنا و نبينا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

بِک عَرَفْتُک وَ أنْتَ دَلَلْتَنى عَلَيک وَ دَعْوَتَنى إلَيک وَ لَو لا اَنْتَ لَمْ أدْرِ ما اَنْت

عرض شد لازمه کمالِ انسانی علمِ، انسان هیچ گاه بی‌نیاز و مستغنی از علم نیست. علم یعنی انکشاف واقع و هر چه که انسان را به واقع می‌رساند.

حالا این علوم به أنحاءها و أقسامِها و تفاوتِ کیفیاتها، این علوم چه جایگاهی دارند؟ پیغمبر اکرم فرمودند: **اللهمَّ اِنّی أَعُوذُ بِک مِنْ عِلْمٍ لا ينْفَع**[1] این استعاذه پیغمبر چه معنائی دارد؟ **أعُوذُ بِک** «پناه می‌برم به تو» پناه می‌برم به تو از علمی که این علم

[1] کنزل الفوائد، ج ۱، ص ۳۸۵.

نفع ندارد. خب چه اشکال دارد انسان دنبال یک علمی برود که نفع نداشته باشد؟ و این پناه بردن یعنی چه؟ مگر این علومی که افراد در این دنیا کسب می‌کنند مفیدِ؟

بالأخره انسان عمرش را صرف می‌کند و یک علمی به دست می‌آورد حالا آن علم خیلی مفید هم نباشد، نباشد. کلام پیغمبر در اینجا دو توجیه می‌تواند داشته باشد: توجیه اوّل اینکه خداوند متعال یک سرمایه‌ای به ما داده که عبارت است از عمر، این هم یک حدّی دارد و بعد هم تمام می‌شود و می‌گویند بفرمائید. خب حالا اگر انسان این عمر را صرفِ علم غیر نافع بکند چه چیزی [را] می‌تواند جایگزین این عمر از دست رفته بکند؟ هیچ چیز، هیچ چیزی جایگزین نمی‌تواند بشود و حسرتش در روز قیامت برای انسان می‌ماند که ما مدّتی را بودیم و این وقت و عمری را که می‌باید صرفِ امور مفید کنیم صرف امور غیر مفید کردیم که عبارت است از علمی که آن علم نافع نیست. و این حسرت برای انسان در روز قیامت می ماند يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ اَلْجَمْعِ

ذٰلِكَ يَوْمُ اَلتَّغٰابُنِ ﴿التغابن ۹﴾ روز اظهار غَبْن و خُسران امروز است، در روز قیامتِ که انسان اظهار غَبْن می‌کند.

مثل یک شخصی که یک حراجی زدند توی خیابان، نصفِ قیمت، سی درصد قیمت، و شما رَد می‌شوید و می‌بینید آن لوازمی که احتیاج دارید در این حراجی است که سی درصد می‌فروشد، می‌گوئید حالا بروم در منزل بعد بیایم و بگیرم. وقتی برمی‌گردید می‌بینیدخریدند و بردند و شما دیگر پولتان به مقدار خرید بازار نمی‌رسد، این را می‌گویند، **غبْن**، دیگر گیرتان نمی‌آید، این حراج بود و تمام شد.

در روز قیامت، یوم، یوم **تَغابُنْ** است یعنی افراد نگاه می‌کنند و می‌بینند که مبتلای به **غَبْن** شدند. این روزی که می‌بایست از این روز استفاده کنند نکردند. این سرمایه‌ای که می‌بایست ازش استفاده کنند نکردند و در آنجاست که فریاد از نهاد انسان بلند می‌شود و دیگر فایده‌ای ندارد و این **غَبْن** برای همه است، برای همه افراد. رفیق نگاه می‌کند به رفیقش می‌بیند در کجا ایستاده و آن در کجا، زن نگاه می‌کند

به مرد می‌بیند آن در کجاست این در کجاست، مرد نگاه به زن خودش می‌کند می‌بیند آن در چه مقامی است این در چه مقامی **وهَلُمَّ جَرّاً** این یک **غَبْنِ** که پغمبر می‌فرماید: **اَعُوذُبِک مِنْ علمٍ لا ینْفَع** «آن علمی که برای انسان نفع ندارد» آن علمی که فقط باعث مباهات در عالم کثرت است، همین. آقا چی دارند؟ آقا مدرک دارند.

یکی می‌خواست ازدواج کند بیچاره هیچ سوادی نداره، هیچ سواد نداره و چند سال هم رُفُوزه شده اتفاقاً. رفته بوده خواستگاری آنها سؤال کردند خب مدرک شما؟ فلان؟ خب اگر بگوید من دیپلم هستم می‌گویند دیپلمت را بیاور نشان بده. پس چی بگوید؟ گفته بود که من دیپلمه زبان هستم، بعد یکی از اقوامش از او پرسید اگر طرف بخواهد با تو زبان صحبت کنه، [چه می‌گویی؟] می‌گوید: می‌گویم یادم رفته. آن [زن] هم خیلی خوشحال شد. خب ایشان دیپلم زبان است و کسی که دیپلم زبان است معلوماتش چی است و بعد فهمیدند یک پیچ هم بلد نیست ببندد.

حالا این را می‌گویند چی؟ علم برای مباهات، مدرک، کاغذ، بگیرد بگذارد آنجا، هیچی، هیچ فایده‌ای ندارد. الان خیلی از لیسانسهائی که می‌گیرند لیسانس، لیسانس دلاری، یک مقداری دلار می‌فرستند در خارج، همینطورِ دیگر آقا، اگر شما اطلاّع ندارید بنده اطلاّع دارم و به آنها لیسانس می‌دهند. لیسانس دانشگاه کذا را می‌دهند، دانشگاه کذا را می‌دهند. این را می‌گویند لیسانسهای دلاری، حتّی به آنها دکترا هم می‌دهند. دیدید تو مطبها و این‌چیزها نوشته فرض کنید که عضو کالجِ کجا، بورد تخصصی کجا، صدو پنجاه تا دلار می‌دهید برای شما یک‌دانه عضویت کالج جرّاحان لندن [را] می‌فرستند. یا بورد تخصّصی از دانشگاه فلان فرض کنید براتون می‌فرستند. اگر هم یک مخدّره‌ای باشد و پول هم نداشته باشد آن به طریق دیگر هم می‌تواند تحصیل بورد و عضویت کالج بکند و از اینطور چیزها، به قول معروف با دفترچه بسیج هم می‌شود عضویت بورد کالج [را] گرفت، آن آقایانی که نمی‌دانند، آنهائی که می‌دانند بعد از جلسه براشون قضیه‌اش را بگویند اینها همه چیه؟ اینها همه علوم

اعتباری، مباهاتِ، این‌طور و آن‌طور و امثال ذلک، خب این نتیجه‌اش چیه؟ نتیجه‌اش گذشت عمر و ورود در عالم کثرات و بعد هم از این دنیا رفتن و تمام شد.

یک مسأله دیگر که در اینجا هست این است که منظور از **اللهمَّ اِنّی اَعُوذَبِک مِنْ عِلْمٍ لا ینْفَعْ** این است که خدایا یک علمی را من بدست بیاورم که نتوانم از او استفادهٔ صحیح بکنم آن‌وقت با اِختلاطِ به اَهواء و آراء و نفس اَمّاره بیافتد در مسیر شیطنت و اِغْواء و انحراف، آنجا دیگر خدا می‌داند چه خبر است!

چون علم اگر توأم با تزکیه نباشد خدا می‌داند چه خبر است! خدا می‌داند! علم اگر توأم با وجدان نباشد خدا می‌داند چه خبر است و دیگر در اینجا إلی ما شاء الله! **مِنْ علمٍ لا ینْفَعْ** «علمی که نفع نداشته باشد برای ما» نفع نداشتن علم در صورت اختلاط با نفس، مُساوق با ضرر است. در هر رشته ای شما بخواهید حساب کنید این مساوق با ضرر است. مساوی با ضرر است. یک طبیب اگر علمش توأم با

تزکیه نباشد موجب هلاکت مریض است، مریض هلاک می‌شود. یک مهندس اگر علمش توأم با اَهْواء و آراء نفسانی باشد یک‌مرتبه ممکن است موجب قتل افراد عدیدی باشد در یک مکان واحدی، چون نفس در اینجا دخیل است. پایه‌ای را که باید به این قطر بگیرد برمی‌دارد یک پایه تو خالی درست می‌کند و می‌زند و بعد این وزن را نمی‌تواند تحمّل کند، در یک لرزش یا در یک قضیهٔ غیر عادی، یک‌مرتبه می‌بینید روی سر سیصد نفر سقوط می‌کند. اتّفاق افتاده. چرا؟ بعد مشخصّ شده که آن مهندس در پِی‌ریزی این ستون یا در این شناژی که می‌خواهد بریزد، آمده خیانت کرده و این موجب هلاکت یک عدّه‌ای می‌شود و همینطور. یک عالم اگر علمش توأم با هوای نفس باشد موجب هلاکت یک اُمّت است، یک اُمّت از بین می‌رود. اینجا دیگر یک نفر و دو نفر نیست اگر علم توأم با هوای نفس باشد فتوی به قتل پسر پیغمبر هم می‌دهد! خیلی راحت، خیلی راحت می‌آید و صغری و کبری می‌چیند ادِلّه اصولی و فقهی را در کنار هم قرار می‌دهد و بعد نتیجه می‌گیرد که قتل پسر پیغمبر و مقابله با او واجب است

شرعاً، یک ملّت بیچاره‌ای هم می‌افتند دنبالش.

مرحوم علامهٔ طباطبائی ایشان یک برادری داشتند ـ من این مطلب را از خود ایشان شنیدم، یک روزی، مرحوم آقا هم در کتاب مهر تابان آورده‌اند این مسأله را ـ سابق بر این، در حوزه‌های علمیه یا در غیر حوزه‌های علمیه، در اماکن مختلف، طلاّب به بعضی از فنون دیگر از علوم هم می‌پرداختند که یکی از آنها مِن باب مثال علم موسیقی بود. موسیقی یک علم ریاضی است این تابع قواعد ریاضی است. یک وقتی خود من هم قواعدش را یاد می‌گرفتم پیش یک استادی، بدون اینکه از آلاتش استفاده کنم یا به کار ببرم. و این داخل در علم ریاضی است خود همین و در دسته‌بندی علوم و فلسفه، موسیقی را هم جزء همین می‌آوردند. البتّه خب الآن دیگر اینها منسوخ شده در این علوم، به خاطر کثرت این علوم متعارف و دینی و همین‌طور عدم استفاده‌ای که از این می‌شود به خاطر حُرمتش، و آن افرادی که اینها را یاد می‌گرفتند فقط به جهت خود علمیت این بود نه به جهت استفاده، مرحوم علاّمه طباطبائی می‌فرمودند

که برادر ما در این قسمت استادِ و نوشته‌ای هم در این زمینه دارد. یک وقتی در خدمت ایشان بودیم داشتند برای عدّه‌ای راجع به این مسأله صحبت می‌کردند این مطلب را هم ایشان در ضمن می‌فرمودند. و این‌طوری که ما متوجّه شدیم خود مرحوم علاّمه طباطبائی هم بی اطلاع نبودند. بعد ایشان فرمودند که ایشان مدّعی بودند در اینکه این علم یک علمی است صحیح و واقعی و چه بسا اگر آن استفاده صحیحی که مطلوب است از این بشود، این موجب تَلطیفِ نفس و تجریدِ نفس خواهد بود و حرکتِ سالک را بسوی خدا تسریع می‌کند ولی چون ترس و نگرانی از این است که این بیافتد بدست یک عدّه‌ای و این نحوه نُت‌ها و تنظیم‌های آلات، اینها موجب بشود که بعضی یک استفاده‌های نامشروع از این بکنند، آن استادی که خود من یک وقتی پیش ایشان از نظر کلاسیک درس می‌گرفتم و ایشان به من یاد می‌داد ایشان دارای تخصّص و تبحّر خیلی زیادی بود، در ضمن شخص متدینی هم بود، ایشان معتقد بود من می‌توانم با تار یک نحوه بنوازم که اختیار فرد را از خودش بگیرم و او را مسلوب

الاختیار بکنم.

خب شما ببینید اگر قرار باشد این علم به دست افراد غیر اهل بیافتد چه مفاسدی ممکن است به بار بیاورد! و همین‌طور یکی از نت‌هائی که در اینجا ایشان به ما تعلیم داد ـ یعنی نه اینکه به اصطلاح ناتمام ماند ـ یک نُتی بود روی ستار و آن این بود که اگر این نواخته بشود کم‌کم یک محبّت عجیبی از این در قلب آن طرف می‌اُفتد که به هیچ وجه دیگر زائل نمی‌شود. اینهائی که می‌خواهم خدمتتان عرض کنم به خاطر شرح آنچه را هست که مرحوم آقا در کتابشان نقل کردند، خب شما ببینید اگر شخصییک هم‌چنین کیفیتی را بداند، این چه مفاسدی ممکنِ به این قضیه مترتّب بشود!

یکی از اقسامی که این شخص خیلی برایش عادّی بود و می‌گفت که ـ البتّه عرض کردم این یک شخص متدینی بود و اصلاً اهل این حرفها و مسائل نبود و ذوق عرفان و درویشی هم داشت ـ یکی از آن چیزهائی که ایشان داشت این بود که می‌گفت من می‌توانم به یک نحوی بنوازم که بی‌رغبتی شخص را

به دنیا و به مال دنیا در او به وجود بیاورم در نتیجه هر کاری بخواهم با او می‌کنم، می‌گویم این مالت را بده به من، چکار بکن، خیلی راحت دیگر می‌دهد، خیلی راحت و می‌گفت این راحت‌ترین چیزی است که خلاصه ما می‌توانیم انجام بدهیم و هم‌اینطور چیزهای عجیبی او نقل می‌کرد که البتّه خیلی‌هایش را می‌گفت من بلد نبودم، می‌گفت استاد من بلد بود که حتّی به من هم یاد نداده ولی صحبت در این است که این روشهائی که اینها دارند اینها یک روشهای واقعی است. چرا؟ این یک بحث خیلی مفصّلی است، نحوه ارتباط بین موسیقی و بین نفس انسان، که نفس هر کس بر طبق یک مَداری است که اگر چنانچه با آن جنبه ریاضی موسیقی و نُت‌ها بخواهد تطابق بکند این اِنطباقش یک جنبه سبُکی و تجرّد و میل شدیدی در نفس بوجود می‌آورد و این میل موجب می‌شود که نفس علائق خودش را از دست بدهد، این یک بحث دیگری در اینجا هست.

همین‌طور این قضیه در مورد صدا است. بعضی از صداها است که این صداها، این صدا تأثیرات عجیبی دارد. نحوه صدا تأثیر عجیبی دارد. یک‌مرتبه

می‌بینی یک صدا در یک نفس تأثیر خیلی جالبی دارد ولی این صدا در نفس دیگر ندارد چرا؟ چون این نفس دارای یک خصوصیات و رموزی است که این صدا با این تُنْ منطبق با آن رموز و خصوصیات آن نفس است وقتی که می‌خواند آن نفس کشیده می‌شود، کشیده می‌شود به سمت این، چه بسا دیده شده است افرادی با صدای خوشی که دارند به طور کلّی یک تحوّلی در یک شخص دیگری ایجاد کرده‌اند، یک تحوّلی ایجاد کرده‌اند، یک شخصی بود از دوستان ما بود نه از رفقا و اینها، این شخص یک مدّتی با ما [مأنوس] و محشور بود. یک‌دفعه با این رفته بودیم در بیرون قم و اینها، یک غزلی از حافظ خوانده بود، تازه یک مقداری هنوز از ما خجالت می‌کشید و خلاصه هنوز چیز نبود که کاملاً ببره توی آن صداهای عالی.... و این قضیه صدا خیلی قضیه عجیبی است. تحقیقاً من می‌توانم بگویم شاید اگر یک مقدار دیگر ادامه می‌داد ما مسلوب الاختیار می‌شدیم. دیگر اختیار از ما می‌رفت، بعد گفت تازه من چیز نکردم هنوز نیامده بودم به.....

یکی از آقایان منبری معروف طهران می‌گفت یک وقتی من در مشهد که بودم حاشیه ملاّعبدالله می‌گفتم با جمعی از شاگردان و این حرفها. می‌گفت یک روز ما رفتیم کوه‌سنگی بیرون مشهد، روز تعطیل بود. دیگر هر کسی باروبُنه‌اش را گذاشت و این حرفها و معمولاً این‌طور بود که تا ظهر بودیم و یک درسی هم می‌خواندیم و ظهر هم ناهار می‌خوردیم یک چرت می‌خوابیدیم عصری بر می‌گشتیم به سمت مشهد، ایشان می‌گفت ما همین‌طور که نشسته بودیم و اینها، یکی از اینها کم‌کم شروع کرد به آواز و صدا و شروع کرد خواند و کم‌کم صدایش را بالا برد و بالا برد و می‌گفت ما دیگر متوجّه نشدیم، یک‌مرتبه دیدیم که یکی از ما فریادش بلند است آی آی آی فلان، آمدیم جلو نگاه کردیم دیدیم این بیچاره داشته سیگار می‌کشیده، این سیگار از دستش می‌اُفتد روی پایش و متوجّه نمی‌شود، این پارچه شلوارش را این آتش سیگار سوراخ می‌کند و می‌رود پائین و این شروع می‌کند پایش را سوزاندن و دود سوختگی و فلان و خون و همین‌طور دارد راه می‌افتد و این نمی‌فهمد وقتی که این تمام کرد

یک‌مرتبه فریاد این به هوا بلند شد و آن موقع بردنش بیمارستان و کذا و کذا، موسیقی هم به همین کیفیت است.

مرحوم علاّمه طباطبائی می‌فرمودند که برادر ما سید محمّد حسن الهی یک روشهائی را داشت در موسیقی که با او می‌توانست راه انسان را به سوی خدا نزدیک کند و باعث تلطیف نفس بشود، این یک واقعیت است. یعنی هست یک همچنین چیزی. ولی صحبت در این است که این واقعیت و این مسأله، آیا پرداختن به این حرام است یا حرام نیست؟

راهیست که انسان را به واقع می‌رساند که خدای متعال باشد چرا باید حرام باشد؟ راه به واقع که حرام نیست. بعضی‌ها می‌گویند که احکام شرعی دایر مدار اراده و رأی شارع است. شارع دلش می‌خواهد این راه را حرام کند و دلش می‌خواهد این راه را حلال کند. این راه را ببندد و این راه را بگشاید. این را واجب کند و آن را حرام کند. شرع که گتره نیست مگر راه خدا دل بخواهی است که خدا دلش می‌خواهد از این راه برود؟ من یک وقت یک جائی

بودم شنیدم که یکی می‌گفت، خدا دلش می‌خواهد، می‌گوید این راه را من برای شما باز می‌کنم می‌خواهم آن راه را باز نباشد! مگر خواست خدا مثل خواست ماست؟ خدا دل بخواه ندارد. یا این مسیر موصِل است یا موصِل نیست، تمام شد و رفت. اگر موصلِ خود خدا هم نمی‌تواند بگوید نه. برای چه بگوید نه؟ چطور اینکه نماز موصل است، چطور اینکه انفاق موصلِ، چطور اینکه صوم موصل است، چطور اینکه حجّ موصلِ، تمام اینها موصلِ، انسان را به خدا می‌رساند. خب چه اشکال دارد وقتی که موسیقی موصل باشد و باعث تجرید نفس باشد و نفس را صفا بدهد و میل به دنیا را در انسان کم کند و راه انسان را نزدیک کند، خب چه اشکال دارد که این هم حلال باشد؟ خب چه اشکال دارد؟

یک وقتی ما می‌گوئیم که این برای انسان ضرر دارد و جلوی تکامل را می‌گیرد، این است قضیه و از رسیدن به مطلوب باز می‌دارد و مطلوب تخیلی را بجای مطلوب حقیقی می‌نمایاند و به عبارت دیگر تجرّد قلاّبی نصیب انسان می‌کند، این یک مطلبی است، خب بله این حرام است. این وارد شدن در

بهیمیت است این مثل شرب خمر و امثال ذلک وارد شدن در عالم حیوانیت است، نزول به کثرت بهیمیت و حیوانیت است و ردّ و منع رسیدن به مقام انسانیت و عبودیت است، این درست است. ولی با فرض موضوع، با فرض اینکه این باعث تجرید نفس می‌شود واقعاً و حقیقتاً و در انسان حالت انبساط ایجاد می‌کند و انسان را از دنیا معرض می‌کند و روح انفاق را در انسان زنده می‌کند و روح صله رحم را زنده می‌کند روح میل به آخرت را در انسان پرورش و تربیت می‌کند مورث تجرّد می‌شود رفع کدورت می‌شود، با توجّه به اینها معنی نداره خدا دیگر جلویش را ببندد! یعنی چه ببندد؟ خود خدا هم می‌گه که این کارها را انجام بده تا اینکه روحت تلطیف بشود بعد وقتی که ما می‌خواهیم از این راه بریم تلطیف [کنیم]، می‌گه نه این کار را نکن! یعنی چه؟ اصلاً چه معنا داره؟ طریقی که این طریق موصل به واقع است، حجیت این طریق حجیت ذاتی است، خدا هم نمی‌تواند بگوید این حجیت نداره.

خب طریق طریقِ موصلِ و آنجا که جای دلخواه

نیست، خدا بگه دلم می‌خواهد شما از این راه بیائید، دلم می‌خواد! دل نداره خدا که بگه دلم می‌خواد، ما دل داریم، ما می‌گوئیم آقا ما دلمون امروز سیب می‌خواد پرتقال نمی‌خواد، فردا می‌گوئیم آقا دلمان پرتقال می‌خواد سیب نمی‌خواد. امّا خدا به بندگانش می‌گه من دلم می‌خواد شما فرض کنید که من باب مثال این راه را بیائید! خب آنجا که این حرفها نیست آنجا که حبّ و بغض نیست آنجا که میل به نفس و میل‌های شهوانی نیست در خدا که شهوت نیست در خدا که غضب نیست در خدا که این اهواء و آراء نفسانی و امثال ذلک نیست پس اینها چی؟

این مسأله به خاطر این جهتِ که بعضی از مطالب و مسائل را به جهت جوانب، مورد تحریم قرار می‌دهند نه به جهت ذاتیات خودش. ما در فقه دو جور دلیل داریم یک دلیل دلیلِ اجتهادی داریم و یک دلیل دلیلِ فقاهتی داریم. دلیل اجتهادی به آن دلیلی می‌گویند که مجتهد با توجّه به شرع و ادلّه و عقل و سنّت و آیات و روایات، به این مطلب می‌رسد این را می‌گویند دلیل اجتهادی یعنی مذاق شرع را پیدا می‌کند. آن وقت اینجا بر سر دو راهی گیر

می‌کند یک وقت می‌بیند بیان این مطلب برای مردم در یک هم‌چنین زمینه‌ای بلااشکال و بلامانعِ، خب بیان می‌کند. فرض کنید که نماز صبح دو رکعت است، صوم این است. مفطرات صوم این است و امثال ذلک. یک وقت ممکنِ با توجّه به این ادّله در وضعیت فعلی، اگر بخواهد نفس حاق و دلیل شرعی را برای همهٔ مردم بیان کند، مردم استفاده سوء ممکنِ بکنند، اینجا چه کار می‌کند؟ اینجا جانبِ احتیاط را در پیش می‌گیرد، نمی‌آید صریحاً یک حکم را بیان کند، صریحاً نمی‌آید بگوید.

بارها دیده شده فرض کنید که در یک خانواده اختلافِ، اصلاً برای خود شما هم پیش آمده. پدر خانواده فرض کنید که من باب مثال یک آدمِ، حالا طرفین قضیه را می‌گوییم، یک وقتی آدم زورگوئی هست یک آدم بی‌منطقی، نسبت به عیالش ظلم می‌کند نسبت به چیز ظلم می‌کند و امثال ذلک، در اینجا، اینها بینشان اختلاف افتاده و می‌آیند پیش شما، پدر خانواده شروع می‌کند به شما گفتن، آقا مگر حقّ زن این نیست که بدون اجازهٔ شوهر...؟ حقّ زن این

نیست که فلان نکند؟ حقّ زن این نیست که...؟ اگر شما بگوئید که بله حقّ مرد این است که این کار را بکند خب این بدتر جَری می‌شود پدر آن را در می‌آورد! شما در اینجا چی کار می‌کنید؟ یک مقدار او را سرزنش می‌کنید، این حرفها چیه آقا؟ به زن یک جوری می‌گوئید، به مرد یک جوری می‌گوئید که اینها را چی کار کنید؟ جمع کنید. شخص در تَجرّیش بر خانواده جرأت بیشتری پیدا نکند. حالا یک حقّی هم فرض کنید من باب مثال به او داده شده،این که خودش سنگ تمام می‌گذارد، حالا بعد این بگوئید نه آقا اصلاً حقّ با شما است اصلاً زن اینطور، خب آن چیزهائی مخفی باطن را که انسان اطلاّع نداره، آن به اندازهٔ کافی داره ظلم به زنش می‌کند، اگر شما فرض کنید که بگوئید که این کار هم نکند اینکه دیگر فرض کنید که زن می‌میرد. از آن طرف، اگر یک خانواده‌ای هستش، مرد داره کارش را انجام می‌دهد و فلان و زن در اینجا داره زور می‌گوید یعنی از جهات مختلف شما متوجّه می‌شوید که زن در اینجا دارد زور می‌گوید. حالا این در اینجا می‌آید و می‌گه که آقا حقّ‌الحضانه که مربوط

به زن است، بنده این بچّه را شیر نمی‌دهم! فرض کنید که من باب مثال مرد باید پول بدهد برای شیر دادن این بچّه، شرع به من نگفته غذا بپز، بنده غذا درست نمی‌کنم! شرع به من نگفته که بشور [من نمی‌شورم]. اگر در اینجا شما به او بگوئید که بله حقّ [با] شماست، شرع گفته که این کار را نکن، این همین‌طوری پدر شوهر را در می‌آورد شما بخواهید این حرف را هم به او بزنید کار تمام است دیگر، دیگر این مرد نه تنها باید برود بیرون کار کند بلکه باید دستش را بزند بالا بیاید رخت بشورد و کهنه بشورد و بعد هم غذا درست کند بگذارد جلوی خانم! این هم دیگر تکلیف مرد مشخّص است!

اینجا چی باید گفت؟ و یکی از مسائل و مشکلاتیکه در این زمان پیش آمده همین است. آمدن برداشتن یک قوانینی جعل کردند که به جای اینکه موجب تعدیل بشود، آمدن زن را برداشتن بردن بالا تو سر مرد کوبیدن، این سرمایه‌ای که مرد در طول حیاتش بدست آورده، نصفی‌اش برای زن است! کجای قرآن و شرع یک هم‌چین حرفهائی است؟ این

حرفها یعنی چی؟ این سرمایه را مرد در زمان حیات زن بدست آورده! مگر زنِ آمده با مرد کار کرده که این سرمایه را به دست بیاورند؟ مرد بلند شده بیچاره رفته بیرون پدرش را در آورده، آمده یک سرمایه به دست آورده، به زن چه مربوط؟ مرد می‌توانست بگوید آقا بنده می‌توانستم توی خانه بنشینم پایم را روی پایم بندازم نروم کار کنم، تو زن می‌توانستی جلوی من را بگیری؟ دلم می‌خواست، بنده به جای اینکه بروم کار کنم روزی ده هزار تومان در آورم می‌تونستم می‌رفتم کار می‌کردم روزی دویست تومان نان جو می‌ریختم جلوتان بخورید، ها! می‌تواند بگوید دیگر، پس اینکه الآن من رفتم کار بیشتر کردم به تو چه مربوط؟ من رفتم کار کردم تو بیائیئ نصف آن را بخوری؟ می‌گویند در حیات زن این مال را به دست آورده! بله توی حیات زن است. مرد هم برداره به زن بگوید که تو آمدی اینجا زندگی کردی اوّلاً کرایه اطاقت را بده ببینم، ماهی این‌قدر کرایه باید بدهی «یک». وانگهی بنده خرجیت را دادم این‌قدر هم باید خرجی بدهی. ثانیاً بنده به خاطر تو خیلی کارها نکردم باید پول آنها را هم بیاوری بدهی.

یک‌دفعه می‌بینی زنِ دو سه برابر بدهکار هم می‌شه! این قوانین تجاوز از حدّ شرع است! این مساکین نمی‌فهمند! اینها می‌خواهند بیایند حقّ زن را بالا ببرند نمی‌دانند بابا همانی که شرع گفته باید بهش عمل کنید. پیغمبر بهتر می‌فهمید یا تو بهتر می‌فهمی؟ آن امام صادق بهتر می‌فهمید یا تو؟ کجای شرع داریم که اگر مرد بخواهد فلان کند نصف سرمایه‌اش را باید به زن بدهد؟ درست کردن و پیچاندن و قوانینی را به هم بافتن که کار همه است ولی آیا اگر به سر خودت هم بیاید همین‌طوره؟

یک کسی از اطبّاء چشم بود این برای من اخیراً تعریف کرد. ظاهراً تنها عضوی از بدن که بعد از مردن تا چند ساعت ـ ظاهراً تا شش ساعت ـ زنده است این عِنَبیه چشم است، همین مردمک، خب این مردمک را می‌توانند در بیاورند و نگه دارند در این مایع چیز و اینها و بعد هم اگر موردی پیدا بشود پیوند بخورد. حالا در مورد غیر مسلمانها اشکال ندارد. در مورد موتا این جای شبهه است، در هر صورت، امّا در مورد زنده که قطعاً حرام است. ایشان

می‌گفت که یکی از این علمای مشهد که معتقد بود بر اینکه پیوند چشم از مرده اشکال دارد و حرام است یعنی اگر یک شخصی الآن از دنیا برود یا بر اثر تصادف، شما نمی‌توانید بروید عنبیه‌اش را از چشمش خارج بکنید، این حرام است و نمی‌شود این کار [را کرد.] می‌گفت ما هر چه با او صحبت می‌کردیم که بالاخره یک نابینائی نجات پیدا می‌کند، خانواده‌ای چه می‌شود و فلان. این قبول نمی‌کرد و می‌گفت به هیچ وجه نمی‌شود، می‌گفت تا اینکه بچّه همین آقا بر اثر یک سانحه‌ای یا یک چیزی این مردمکش از کار افتاد خراب شد چی شد، بعد می‌گفت ایشان آمد سراغ ما و گفت فلانی! این قضیه چی است؟ گفتم آقا شما خودتان فرمودید که این مسأله حرام است. گفت نه! حالا این دفعه را بکن دیگر نکن!

اینها چیه؟ اینها بازی کردن با دین است! بعد حالا وقتی که این شخصِ طبیب قبول نکرد، و گفت ما به [فتوای] خود شما، عمل نمی‌کنیم ـ من اگر بخواهم اسم طبیب را بیاورم شاید خیلی از دوستان اسمش را شنیده باشند و قضیه مشخّص بشود لذا اسمش را هم

نمی‌آورم ـ می‌گفت خلاصه ما عمل نکردیم. می‌گفت خلاصه ایشان فردا آمد و گفت رأی فقهی من برگشته، اشکال ندارد که شما این کار را انجام بدهید! اینها ابتلائات ماست، چیه آقا؟ نفس می‌آید عوضْ می‌کند تمام شد و رفت. امروز این‌طور، فردا می‌آید این‌طورش می‌کند. همان است. ادلّه همان است. به یک دلیل جدید این راه پیدا نکرد. دلیل همان دلیل است امّا چطور؟ موضوع و محیط و زندگی و ضرورت و اظطرار موجب تحوّل نفسانی او شد و وقتی که نفس متحوّل شد تمام ادلّه هم بخاطر او متحوّل می‌شود و پناه ببریم بر خدا، وقتی که نفس تحوّل پیدا کند دلیل هم چیه؟ تحوّل پیدا می‌کند. دلیل که همان است، کتاب جدیدی را باز نکرد به یک دلیلی برسد.

در قزوین، این شهید ثالث که الآن در قزوین است ملاّ محمّد تقی برقانی، که شهید ثالث بهش می‌گویند و بهائی‌ها هم کشتنش، ایشان معتقد بود بر اینکه نماز جمعه حرام است. چون عدیل او یکی از علماء و سید هم بود آن در قزوین اقامهٔ نماز جمعه

می‌کرد، این رو چشم و هم‌چشمی می‌گفت نماز جمعه حرام است. ایشان می‌آید طهران و یک هفته در طهران می‌ماند و روز جمعه نبوده. این جناب شهید ثالث می‌آید ـ همین آخوند ملاّ محمّد تقی ـ این می‌آید و به جای او نماز جمعه می‌خواند! ایشان که قائل به حرمت بود. آن شخص می‌آید می‌بیند بله! پست و مقامش اشغال شده. می‌گفت من تعجّب می‌کنم یک حکم شرعی با یک رفتن طهرانِ من، صد و هشتاد درجه تغییر پیدا بکند، یک حکم شرعی.

منظور کلام پیغمبر این است **اللهمَّ اِنّی اَعُوذُ بِک مِنْ علمٍ لا ینْفَعْ** خدا می‌داند اگر این علم بیافتد به دست نااهل چه بر سر مردم می‌آید و چه بر سر دین می‌آید! پیغمبر می‌فرماید اللهمَّ اِنّی اَعُوذُ بِک بنابراین وقتی که یک شی خودش جهت موصلی و مقدمیت موصلی داشته باشد برای رسیدن به تجرّد، این شرعاً حجیت ذاتیه دارد با فرض موضوع و تحقّق موضوع، این حجیت ذاتیه دارد، این صحیح است، منتهی چون انسان، یکی اینکه درست وارد نیست به خَم و چَم، اطلاّع بر نفس و احوال نفس ندارد، در کجا چه را به کار ببرد و در کجا به کار

نبرد؟ این یک، ثانیاً بر احوال نفس خود مطّلع نیست، این دو، موجب می‌شود که خداوند متعال بیاید و این مسأله به این مهمّی و به این خطیری را جلویش را ببندد که اقلاً انسان یک وقتی به خطر نیافتد چون بلد نیست آن کسی که این کار را می‌کند آقا سید محمّد حسن الهی است، آن وارد است. تازه آیا آقا سید محمّد حسن الهی از نقطه نظر اشرافِ بر نفس و خطراتِ نفس و آنچه را که به واسطه این ممکن است برای نفس حالاتی پیش بیاید آیا بر آن هم اطّلاع دارد؟ این را ما نمی‌توانیم احراز بکنیم. حتّی ایشان هم نمی‌تواند یک هم‌چنین چیزی را احراز بکند. این شخص فقط کسی است که ولی باشد و به غیب رسیده باشد و اطّلاع بر نفس خود داشته باشد و اطّلاع بر همهٔ احوال داشته باشد این شخص برایش بلامانع است والاّ غیر از این شخص اگر به دست مردم بیافتد که واویلا، آن که هیچ،آن که از اوّل به قولی گفتِ هِچْ! اگر به دست غیر مردم بیافتد آنها هم چون اطّلاع ندارند بر مسائل نفسانی و بر جوانب، آنها هم ممکنِ چه بسا استفاده چی باشد؟ غلط باشد.

لذا می‌گویند از اوّل حرامِ بروی دنبالش. نه بخاطر این است که خدا بگوید من این را می‌خوام این را نمی‌خوام! این حرفها یعنی چه؟ چیزی که موجب تجرّد است هر چه می‌خواهد باشد بلامانع است و اشکال ندارد. چیزی که موجب صفای روح است هر چه می‌خواهد باشد اشکال نداره و مانع ندارد.

عمده این است که این را در کجا به کار ببری که موجب یک ضرر دیگری نشود؟ این است، این‌جا است که انسان نیاز به استاد دارد. این‌جاست که نیاز به راهنما و دلیل دارد. او می‌بیند، می‌گوید آقا من دارم این کار را انجام می‌دهم این کار برای خداست، می‌گوید برای خداست امّا تو نباید انجام بدهی. برای خداست می‌دانم، این کار برای خداست، این کار عبادت است ولی تو این کار را نباید انجام بدهی، مگر تو نمی‌خواهی رضای خدا را به دست بیاوری؟ خدا می‌گوید نماز شب نخوان! خب نخوان دیگر، مگه تو نمی‌خوای رضای خدا را به دست بیاوری؟ خدا می‌گوید این انفاق را در این‌جا نکن، می‌گوید اِ آقا این انفاق است آقا فی‌سبیل‌الله است آقا فلان، بله! همه را ما می‌دانیم اضافه‌ترش را هم می‌دانیم ولی

شما انجام نده، این برای همینه که **حَفِظْتَ شَیئاً و غابَت عَنک اشیاءُ** یک چیزی می‌دانیم هزار چیز از ما چیه؟ پنهان است؟

پس آن علمی که موجب می‌شود انسان به انحراف بیافتد آن همان علمی است که پیغمبر اکرم از آن علم دارد به خدا پناه می‌برد **اللهمَّ اِنّی اَعُوذُ بِک مِنْ علمٍ لا ینْفَعْ**. خب چه علمی در اینجا باقی می‌ماند که نافع است؟ آن چه علمی است؟ آن علمی‌است که فقط و فقط هدف و غایتِ برای آن علم، آن هدف انتهاء به مقام حقیقت و ذات پروردگار بشود، این علم می‌شود علم نافع. علمی که به انسانیتِ انسان نافع است نه به جسمیت او، این علم می‌شود علم نافع،علمی است که کمالیت انسان در آن علم است. یعنی چه؟ یعنی انکشاف واقع. انکشاف واقع، آن چیه؟ آن علم، علمِ نافع است و آن علم چیست؟ علمِ خدا شناسی است. پس بنابراین تا اینجا ما به این نکته رسیدیم که امام علیه السّلام که می‌خواهد بفرماید **بِک عَرَفْتُک** منظور از این عرفان چیه؟

عرض شد که سه مطلب در اینجا امام علیه السّلام می‌خواهد بفرماید: اوّل اینکه غایتِ کمالِ انسان علم است و هر چیزی غیر از علم، مادون مرتبه و شأن انسان است و به مشترکات بین انسان و سایر موجودات برمی‌گردد نه به مختصّات که **حَقیقتُ الشیءِ بِصورَتِهِ لا بِمادَّتِهِ** به همان قوّه ناطقه انسان و نفس ناطقه انسان برمی‌گرده آن علم موجب کمالِ این یک، دوّم، کدام علم از این علومی که متداول است و اینها؟ آیا هر علمی که هست این آیا مفیده؟ واقعاً مفیده؟ بعضی از اوقات می‌شود من دارم مطالعه می‌کنم مثلا شب ساعت دوازده، ساعت یک، ما می‌نشینیم به مطالعه کردن و اینها، خوابمان نمی‌برد، بعد گاه‌گاهی به ذهنم می‌رسد خب بیایم این فرض کنید که پیچ رادیو را باز کنم ببینم امروز اخبار چی بود؟ همین‌که به ذهنم می‌رسد نگاه می‌کنم می‌بینم یک ربع به واسطه شنیدن این اخبار از این مطالعه‌ام حذف می‌شود یعنی یک ربع از عمرم حذف می‌شود این یک ربع را صرف کتاب کنم بهتر است یا صرف شنیدن خبر؟ می‌بینم خبر، هیئت دولت این را تصویب کرد بسیار خب خیلی متشکریم! یک چیز

را تصویب کرد، هیئت دولت این کار را کرد. فلان کشور با فلان کشور جنگید، فلان کشور صلح کرد. آنجا بمب انداختن. اینجا بمب را از روی زمین برداشتن. خب این برای من چه فایده‌ای کرد؟ ها؟ برای من چه فایده‌ای کرد؟ در آن طرف دنیا فلان جنگل آتش گرفت بسیار خب آتیش گرفت بعد هم خاموشش کردن، حالا بنده سه دقیقه چهار دقیقه پنج دقیقه وقتم را در این خبر و در تفسیر این خبر بگذرانم چی شد؟ چه نفعی برای من کرد؟ اینجا است که به این نکته می‌رسیم که در روایاتِ اهل البیت علیهم السّلام وقتی که می‌بینیم می‌فرمایند اِنَّ المؤمنَ ـ عبارت عربیش در [ذهنم نیست] ـ مؤمن حریص‌تر است به علم و دانش از طفل به ثَدْیِ‌اُمه، به سینهٔ مادرش. این چه علمی است؟ آیا علم اینکه فلان جنگل آتیش گرفت؟ این است؟ آیا علم اینکه فرض کنید من باب مثال اگر این مادّه را با این مادّه قاطی بکنند فرض کنید که این خوّاص را می‌دهد، این است؟ آیا علم به اینکه اگر این فرمول را بکار ببرند....، این است؟

دهمین سال تولّد انیشتن را در آمریکا جشن گرفتن و خود انیشتن را هم دعوت کردن و در آن مجلس حضور داشت. از انیشتن خواستند بیاید یک سخنرانی بکند و راجع تئوری نسبیتش بیاید در آنجا یک صحبتی بکند. ایشان آمد یک جمله فقط گفت، آمد در آنجا گفت که اگر می‌دانستم این تئوری من موجب می‌شود که ملل دنیا به واسطه این تئوری به کام مرگ فرو بروند و تبدیل به خاکستر بشوند هیچ وقت این را کشف نمی‌کردم! یعنی چه؟ یعنی این‌همه سر و صدا نتیجه‌اش این شد که یک بمب بیندازند توی هیروشیما و یکی هم بیندازند توی ناکازاکی سیصدوپنجاه هزار نفر تبدیل به زغال بشوند! این می‌شود چی؟ **علمٌ لا ینْفَعْ**. البتّه این نسبیت خیلی منافع دارد خیلی این تئوری می‌تواند در راه صلح کمک کند خیلی مسائل داره، بله، ما می‌دانیم. ولی صحبت در این است که همان‌طوری که چند شب پیش عرض کردم حکومت دنیا در دستِ جهل است، در دستِ عقل نیست. وقتی دنیا در دست جهل باشد و جهل حاکم بر مقدّرات باشد تمام موادّ و قوانین را در راه منافع خودش که جهلِ

به کار می‌گیرد نه در راه عقل، مردم اِفریقا از گرسنگی روزی صدها هزار نفر می‌میرند و اِمریکا گندم خود را که یک سال تغذیهٔ مردم آفریقا است به دریا می‌ریزد تا قیمت گندم پائین نیاید! ببینید این را می‌گویند جهل، برای اینکه قیمت گندم پائین نیاید گندم را می‌ریزند توی دریاها ماهی‌ها بخورند! می‌ریزد توی دریا و به اینها نمی‌دهند بعد هم سازمان درست می‌کنند سازمان یونسکو سازمان نمی‌دانم چی چی ، سازمان بین‌الملل سازمان کذا، کذا، همه اینها ـ آقاجان از من به شما نصیحت ـ همهٔ اینها به خاطر این است که سر من و شما را کلاه بگذارند، این را بدانید. تمام این سازمانها برای کلاه گذاشتن سر من و شماست منتهی من و شما گول می‌خوریم، به یک روز اگر همین آمریکا بخواهد کار دنیا را اصلاح کند نه نیاز به سازمان ملل داره نه به سازمانهای دیگر نیاز داره، به یک روز، به یک روز اگر بخواهد دنیا را تغذیه کند به یک روز اگر بخواهد سطح فرهنگ را بالا ببرد به یک روز بخواهد که همهٔ مسائل بهداشت را در جهان گسترش بده، تمام این

حرفها همه‌اش برای چاپیدن مللِ مستضعفِ، تمام این قوانین قوانینی است که در راه تفوُّقِ خود آنها به کار گرفته می‌شود و بس، همینِ، اینِ قضیه. و متأسفانه ما هنوز خوابیم.

... اینها بیایند و حق مخالفت داشته باشند، هنوز چندتا کشور باید حق وِتو داشته باشند! چرا باید اینطور باشد؟ چرا؟ در این کنفرانس سران اسلامی که در اینجا مطرح شد یک پیشنهادی حضرت آقای خامنه‌ای دادند که البته پیشنهاد خوبی بود. پیشنهاد این بود که کنفرانس اسلامی هم باید یک حق وتو داشته باشد. اما بهتر از این پیشنهاد این بود که بگویند اصلاً حق وتو باید برداشته شود یعنی چه حق وتو؟ اصلاً حق وتو یعنی چه؟ اگر ایشان این پیشنهاد را می‌دادند که آقا یا حق وتو را بردارید یا همه از سازمان ملل بیایند بیرون یعنی ممالک اسلامی از سازمان ملل بیایند بیرون. حق وتو یعنی چه؟ یعنی اگر یک کشور ضعیفی که مسلمان نباشد خب در این صورت این به ما اعتراض می‌کند می‌گوید حالا سازمان کنفرانس اسلامی حق وتو دارد خب چون ما کشور ضعیف هستیم و مثلاً نصاری هستیم ما نباید

داشته باشیم؟ چون این کنفرانس اسلامی؟ اینه؟ نه! خب بگویید اصلاً حق وتو نباید باشد.

آمریکا غلط می‌کند که حق وتو داشته باشد شوروی غلط می‌کند حق وتو داشته باشد چین غلط می‌کند انگلیس، فرانسه. همهٔ کشورها رأی بگیرند اصلاً رای را براساس تعداد نفوس قرار بدهیم من باب مثال، آن وقت چین دیگر اصلاً چیز می‌شه چون اون خیلی.... حق وتو یعنی چه؟ یک سازمان بین المللی بیاید و اینها بنشینند و مشورت کنند و اجتماع کنند راجع به قضایایی که پیش می‌آید، جنگ و صلح و اینها تصمیم بگیرند، وتو یعنی چه این وسط؟ اینها بیایند بیرون. اگر ایشان اینطور پیشنهاد می‌کردند که کنفرانس اسلامی باید اعلام کند به دنیا یا وتو را بردارید یا ما از سازمان ملل خارج می‌شویم. باور کنید که وتو را برمی‌داشتند. چرا؟ چون اینها به ما نیاز دارند. ما به آنها نیاز نداریم آنها به ما نیاز دارند، اما اگر مسأله جدی باشد که متاسفانه اینطور نیست و تمام این افراد همه عوامل اینها هستند و اینها نوکران حلقه به گوش اینها هستند و بدون اجازهٔ اینها

آب نمی‌خورند. این هم خلاصه چه عرض کنیم! کاری از دست کسی بربیاید اگر انجام بدهد چه اشکالی دارد؟ اما شما بدانید این کشورهایی که در مسائل می‌آیند و می‌روند و چه کار می‌کنند بدون اجازهٔ آن ارباب‌هایشان هیچ کار انجام نمی‌دهند حتی با اجازهٔ آنها به ایران آمدند اگر از من می‌پرسید با اجازهٔ همانها آمدند اینجا. یک سور و سات حسابی برایشان جور شد و دو سه روزی بخور بخور حسابی کردند و.... البته از وضع اینجا مطلع شده باشند و این اطلاع برایشان مفید باشد ما امیدواریم که ائتلافی باشد بین این کشورهای اسلامی و اینها. فعلا بر دنیا جهل حکومت می‌کند جهل حکومت می‌کند آقاجان من! جهل حکومت می‌کند ما باید به دنبال مبارزهٔ با جهل باشیم این مسأله مهم است. یعنی جهل را بخواهیم برداریم. بهترین راه را و عاقلانه ترین راه را برای این مسأله ما باید برگزینیم. بنابراین مطلبی که باقی می‌ماند این است که انشاءالله از فردا شب سراغ این قضیه برویم پس عرفان آن تنهاترین طریقی است که انسانیت را به استکمال خودش می‌رساند این عرفان است. حالا صحبت در اینجا می‌ماند که این

عرفان به چه وسیله برای انسان پیدا می‌شود؟ **بِک عَرَفْتُک** فقط به تو، تو را شناختم به چه علّت و به چه دلیلی باید باشد؟

اللهم صل علی محمد و آل محمد